

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: دوازدهم - تابستان ۱۳۹۱
از صفحه ۱۲۳ تا ۱۳۶

بررسی اشعار تعلیمی و غنایی در آثار شاعران معاصر تاجیکستان*

غلام عباس نفیسی^۱

مربی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

چکیده

تاجیکستان، پاره‌ای از تن خراسان بزرگ است، همان خراسانی که روزگاری زادگاه بزرگان علم و ادب ایران زمین بوده است، بزرگانی چون رودکی، ناصرخسرو، مولوی، و... اکنون مدت هاست که از اصل خود جدا افتاده است. با وجود همه‌ی سختی‌هایی که در قرون معاصر تحمل کرده است، هنوز در شعر مردم این سامان، آثار تعلیم به سبک شاعران گذشته وجود دارد، همچنین آثار غنایی بی‌شماری نیز زینت بخش کتابخانه‌های این دیار است. در این مقاله سعی شده است تا تعلیم و تربیت در شعر معاصر این سرزمین مورد بررسی قرار گیرد و میزان رشد و بالندگی شعر معاصر تاجیکی با مروری بر شعر شاعران مطرح این سرزمین مورد توجه واقع شود.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر، تاجیکستان، شعر تعلیمی، شعر غنایی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۴

^۱ - پست الکترونیکی: g_nafisi@yahoo.com

مقدمه

تاجیکستان، کشوری در آسیای میانه است. این کشور از جنوب با افغانستان، از باختر با ازبکستان، از شمال با قرقیزستان، و از خاور با چین همسایه است. در گذشته راه ابریشم از آن گذر می‌کرده است. نخستین شاعران پارسی‌زبان از این ناحیه به پا خاستند، به ویژه رودکی، که پدر شعر فارسی محسوب می‌گردد. و بزرگانی مانند ابن سینا و فارابی را در خود پرورده است. حکومت سامانی نیز از تاجیکستان برخاسته است. در دوران معاصر، بزرگان ادب فارسی نیز پیوسته علاقه‌ی خود را به این سر زمین باستانی و هنرپرور نشان داده‌اند، از جمله، سعید نفیسی در مقاله‌ای تحت عنوان: «سرزمین پاکم» می‌نویسد: «در شمال شرقی ایران امروز، سرزمین بسیار حاصل خیزی واقع است که ما دل‌بستگی مخصوصی به آن داریم. بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه‌ی کوه‌های هندوکش در کنار رود جیحون و سیحون نخستین روزهای زندگی خویش را گذرانیده است. کتاب آسمانی ایران قدیم یعنی اوستا کشوری را نشان می‌دهد که آب و هوای آن خلد زمین بود و اجداد ما نخست در آن جا پرورش یافتند و به قرینه می‌توان یافت که مراد همان ارض موعود ایرانیان و همچنین خطه دلکش سواحل جیحون و سیحون است» (نفیسی، ۱۹۸۹م). این علاقه به حدی است که این سرزمین را خانه‌ی دوم ایرانیان می‌دانند و عقیده دارند که زیستگاه اولیه‌ی ما در آن سرزمین بوده است. به همین مناسبت شکورزاده می‌نویسد: «علمای تاریخ عقیده دارند که ما ایرانیان از آن جا آمده ایم و ایران امروز به منزله‌ی خانه دوم ماست» (شکورزاده، ۱۳۸۵: ۳۷). زبان فارسی امروز در اصل ادامه‌ی همان زبان دری است که امروزه بسیاری از مردم افغانستان و تاجیکستان با آن سخن می‌گویند.

درون مایه‌های شعر معاصر تاجیکی

درون مایه‌ی بیشتر اشعار تاجیکی، غم و اندوه است، که بیان‌گر سختی‌هایی است که مردم این سرزمین در طول تاریخ مخصوصاً در قرون اخیر کشیده‌اند. از این جهت شعرشان سوزناک است و درد آلود. در این زمینه شکورزاده می‌نویسد:

«اگر واضح‌تر بگوییم، این اندوه ریشه در تاریخ و فرهنگ آن سرزمین دارد، سرزمینی که نام و نشانش در زیر ضربه‌های روزگار کج دار و مروم‌ریزه تاراج رفت.»
(شکورزاده، ۱۳۸۵: ۶۰)

شعر معاصر تاجیک، کم‌تر تصویر گراست، اما در شعر بعضی از شاعران این سرزمین، تصاویر تازه و بدیعی دیده می‌شود. هم‌چنین تأثیر شعر سبک هندی را می‌توان در سروده‌های بعضی از شاعران این دیار مشاهده کرد: «از میان شاعران سبک هندی، شیوه‌ی بیدل بسیار مورد تقلید قرار گرفته است، اما شمار شاعرانی که در این سبک موفقیت و درخششی داشته باشند، بسیار اندک است.» (شعردوست، ۱۳۸۹: ۲۹-۲۸)

بدیهی است که شعر تاجیک از صور خیال، بهره گرفته است. در این اشعار، استعاره، تشبیه، تضاد، جناس، ایهام، ارسال المثل، طرد و حسن تعلیل و... نقش مؤثری دارند. «صنعت تشخیص که در فن بیان نوعی استعاره به حساب می‌آید، در شعر تاجیک حضور برجسته دارد. و این نتیجه‌ی توجه خاص سبک هندی به تشخیص است. تناقض یا پارادوکس هم به عنوان آرایه‌ای که با صنعت تضاد قرابت دارد، در شعر معاصر تاجیک جایگاهی درخور یافته است.» (همان: ۳۳-۳۲)

سعید نفیسی از چاپ کتاب پرآوازه‌ی صدرالدین عینی - «نمونه‌ی ادبیات تاجیک» - اظهار شادمانی نموده و از جدایی‌ها شکایت کرده است: «می‌دانم که ما تا چه اندازه مغبونیم که در این مدت از ادبا و شعرای پارسی زبان تاجیکستان غافل بودیم» (شکورزاده، ۱۳۸۸: ۲۸)

شاعران تاجیک از سال‌های دیرین از شاعران معاصر چینی چون نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، نادرپور، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و... بهره‌ها گرفته‌اند. که خود انگیزه‌ی اصلی ظهور شعر نو و شعر سفید در این مرز و بوم بوده است. به قول شعر

دوست: «شعر ایران و تاجیکستان اکنون نه از ورای دیوارها و سراها، بلکه چهره به چهره و رو به رو سلام هم دیگر را پاسخ می‌گویند و از این رهگذر، شعر دو کشور دیگر باره گره خواهد خورد و یکی خواهد شد.» (همان: ۶۴)

آغاز انتشار شعر نو را در تاجیکستان اوایل قرن چهاردم هجری دانسته‌اند. اما شهرت شعر نو در تاجیکستان را به سال شصت نسبت داده‌اند. هم زمان با رواج شعر نو در این کشور و حوزه بخارا، شاعران افغانستان نیز، آثاری به این سبک سروده‌اند که بیشتر متأثر از شاعران نوسرای ایرانی است. شکوری در این رابطه می‌نویسد:

«اما پیدایش اصطلاح شعر نو در ادبیات فارسی تاجیکی، به سال‌های پیش از انقلاب (۱۹۱۷-۱۹۲۰م) می‌رسد. شعر نو در ورود با ادبیات معارف پروری عرض وجود کرده و یکی از خصوصیت‌های آن را نشان داده است. این دگرگونی‌هایی که در آغاز سده بیست، به مدت ۱۵-۳۰ سال یعنی پیش از انقلاب ۱۹۱۷-۱۹۲۰ در ادبیات تاجیکی روی داده، دگرگونی‌های کلی بوده نه جزئی. در حقیقت دوره تازه تاریخ ادبیات، آن‌گاه شروع شده بود.» (شکوری، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

ادبیات دری در ماوراء النهر

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت به نظم کلیله در کشور
(استعلامی، محمد، ۱۳۵۶: ۲۷)

تا آن‌جا که تاریخ ادبیات نشان می‌دهد، در دوران حکومت سامانیان است که شعر کلاسیک فارسی دری آغاز می‌شود. چنان‌که رودکی پدر شعر فارسی در این زمان برخاسته است و شاعرانی چون شهید بلخی، ابوشکور بلخی، رابعه بلخی، دقیقی و... در این دوران می‌زیسته‌اند. و حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز شاه‌نامه خود را در این روزگار آغاز کرده است.

«بعد از انقراض دولت سامانیان، قره‌خانین بر ماوراءالنهر حکومت می‌کنند و با وجودی که قره‌خانین چندان توجهی به شعر و ادبیات از خود نشان نمی‌دادند اما، در این دوران هم شاعرانی چون عمیق بخارایی، سوزنی سمرقندی، ورشیدی سمر

قندی، ظهور می‌کنند. وبعد از این که سلجوقیان، بر ماوراء النهر تسلط پیدا می‌کنند، شعر و ادبیات دری به صورت چشم‌گیری، رشد پیدا می‌کند و شاعرانی چون عروضی سمرقندی، جوهری مستوفی، مؤیدالدین نسفی، نجیب، مؤید بخارایی، دولتیار؛ عجبی خجندی، اشرفی سمرقندی، غزال خجندی، از شاعرانی هستند که نامشان در لباب الالباب ذکر شده است» (همان، ۱۳۸۹).

واژه‌ی تاجیک در شعر فارسی

ز چین و ماچین یک رویه تالب جیحون ز ترک و تاجیک، از ترکمان و غز و خزر
(عنصری، دیوان: ۱۳۴)

چو یک سان است آن جا ترک و تاجیک هم از ایران هم از توران دریغا
(عطار، دیوان: ۶۷۵)

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم
(سعدی، کلیات، بوستان، ج ۱: ۴۳)

شعر تعلیمی و شعر غنایی

شعر غنایی: شعر غنایی بیان گر احساس شخصی شاعر است. احساسی که در آن واقعیاتی وجود داشته باشد. و چون شاعر با دیگر افراد، دارای احساس و عواطف مشترکی است، در نتیجه مخاطبین نیز، با خواندن اشعار غنایی، خود را در کنار شاعر و هم دل با او احساس می‌کنند. در مورد شعر غنایی، شفیعی کدکنی، می‌گوید: «سخن گفتن از احساسات شخصی است، به شرط این که از دو کلمه «احساس» و «شخصی» وسیع‌ترین مفاهیم آن‌ها را در نظر بگیریم؛ یعنی تمام انواع احساسات از نرم‌ترین احساسات تا درشت‌ترین آن‌ها با همه واقعیاتی که وجود دارد احساس شخصی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار این که شاعر فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد» (رشد، ۱۳۷۲: ۳۲)

شعر تعلیمی

«تعلیم، آموختن و یاد دادن است و وعظ و حکمت، پند دادن و اندرزگویی و معنی عرفان، شناخت خداوند یا وقوف به دقایق و رموز چیزی است که در مقابل علم سطحی قرار می‌گیرد. شعر تعلیمی آن است که هدف سراینده‌ی آن آموزش اخلاق و تعلیم اندیشه‌های پسندیده مذهبی و عرفانی یا علوم و فنون باشد.» (رزمجو، ۱۳۷۴: ۷۹)

انواع شعر تعلیمی

«به‌طور کلی دو نوع شعر تعلیمی در ادبیات ملل دیده می‌شود:

الف: شعر تعلیمی که موضوع آن خیر و نیکی است.

ب: شعر تعلیمی که موضوع آن حقیقت و زیبایی معنوی است.» (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۳۷۷)

شعر تعلیمی در آثار شعرای معاصر تاجیک

ملا میر عبدالعظیم استروشنی، در غزلی به پند و اندرز، می‌پردازد و با لحنی حماسی، به خود نهیب می‌زند و می‌گوید، نباید دنیا را با چشم عیب بین بنگری و از همه چیز شکوه کنی، بلکه اگر زبان به سخن گفتن می‌گشایی، به جز تحسین کردن و آفرین گفتن، چیز دیگری به زبان نیاور. او به حکم این که آفریننده همه موجودات رنگارنگ را یکی می‌داند، از واژه «یک» به خوبی بهره گرفته است و از خود می‌خواهد که مانند افراد دوبین یکی را دو نبیند و راه کج را در پیش نگیرد. در ابیات بعدی از تلمیح به خاتم سلیمانی بهره گرفته است و می‌گوید که نباید تنها به خاطر داشتن فلان نام به خود افتخار کرد. به نظر او انسان اگر دارای همت بلندی باشد می‌تواند، به بالا ترین جایگاه برسد. پس باید که پیوسته چشم بر آسمان داشته باشد و مقصود خود را در زمین جستجو نکند:

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| دلا به هیچ هنر چشم عیب بین مگشای | زبان شکوه به جز حرف آفرین مگشای |
| یکی است خامه در این نقش‌های رنگارنگ | چو احولان نظر کج رو و دوبین مگشای |
| چو نیست خاصیت خاتم سلیمانی | به نام فخر مکن، نقش از نگین مگشای... |

(تذکره الشعرای محترم، ۱۹۸۹م: ۳۳۳)

در نظر شاعر آن چه که در جهان وجود دارد، به گونه‌ای با ما سخن می‌گوید که ما می‌توانیم با موجوداتی که به ظاهر بی‌جان به نظر می‌رسند سخن بگوییم. بدیهی است که هرکسی متناسب با وضعیت درونی خود و به قول مولانا «از ظن» خود می‌تواند، چیزی را دریابد. به عنوان مثال، «زفرخان» وقتی که آبشار را تماشا می‌کند و به صدای ریزش آب گوش می‌دهد، احساس می‌کند که آبشار غمگین است و برای خودش نوحه سر داده است. چین برجین می‌اندازد و از شدت دردمندی سر را بر سنگ می‌کوبد و گریه می‌کند:

ای آبشار، نوحه‌گر از بهر چیستی چین برجین فکنده زانده کیستی
دردت چه بود که دیشب تمام شب سر را به سنگ می‌زدی و می‌گریستی

(دیوان، ۱۹۸۶: ۱۱۵)

در شعر زیر که در قالب چهار پاره سروده شده است، هنر شاعر در به کار بردن مضمون تازه‌ای در وصف چشم محبوب به خوبی دیده می‌شود:

جانانه گفت فصل بهار است و وقت گل برگیر جام می که طرب هم نفس بود
گفتم برای مست نمودن به عاشقت یک سرمه‌دان شراب، ز چشم تو بس بود

(جوهری، ۱۹۶۰: ۱۲۰)

با همه تلاش‌هایی که حکومت کمونیستی سابق به کار گرفته بود، اما نتوانست، اعتقادات دینی مردم را به طور کلی از میان ببرد و دغدغه‌های زندگی پس از مرگ را از خاطر آنان بزداید. در ابیات زیر شاعر حسرت می‌خورد که حزیش جای دینش را گرفته است و از این که ممکن است مرتکب کفر و گناه شده باشد، بر خود می‌لرزد. در نتیجه خود را به گنجشکی تشبیه کرده که در گلوی ماری گیر کرده است که عاقبت با تلخی و ناکامی خواهد مرد. گل رخسار صفی می‌گوید:

حزب من دین من نشد ای وای کفرگو، کافرانه می‌میرم
همچو گنجشک در گلوی مار در گلوی زمانه می‌میرم

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸: ۵۷۴)

بهره‌مندی از آرایه تلمیح برای هشدار دادن به مردم و راهنمایی آنان به راه درست، در شعر شاعران معاصر تاجیک به فراوانی دیده می‌شود. در این تلمیحات، اسامی

پیامبران، آوردن حدیث، یا آیه و بردن نام عبادت گاه‌ها، شیوه دیرینه‌ای است که، امروزه نیز در شعر تاجیکستان متداول شده است:

دی هاتفی ز می‌کده با بانگ پهلوی می‌خواند این ترانه به انفاس عیسوی
قد فاتک الزمان بتیہ الضلاله ای کعبه جو، به راه خطا چند می‌روی
احرام بسته‌ای ولی رو به مشرقی ترسم زحاج نعره لیبک نشنوی

(همان: ۶۳)

«ملا برهان»، یکی دیگر از شاعران معاصر تاجیکستان، معتقد است که نباید دل به طلا و مال و ثروت بست، زیرا همان چیزی که دل به آن می‌بندیم تبدیل می‌شود به طنابی و ما را خفه می‌کند. که در این بیت، از همیان و طناب وزر، آرایه تناسب ساخته است و تصویری هنرمندانه آفریده است:

همچو همیان به گلو آخرش افتاد طناب هرکه درعرصه‌ی آفاق زری پیدا کرد

(همان: ۱۶۵)

در ابیات زیر، مانند بسیاری از آثار شاعران دیگر سرزمین خراسان، نکات تعلیمی زیادی وجود دارد که انسان را از گردش چرخ و روزگار برحذر می‌دارد و به او می‌آموزد که در پس هر بهار خزانی است و در هر گل زاری نیش خاری. پس باید از هوی و هوس‌های دنیوی دوری کنیم و به عاقبت کار خود بیندیشیم. که یاد آور شعر معروف شیخ اجل سعدی شیرازی است، «گل همین پنج روز و شش باشد». و یا: «هر دم از عمر می‌رود نفسی...». اوهم مانند سایر آموزگاران اخلاق، خواننده را به اندیشیدن وامی‌دارد و وضعیت گل زار جهان را ناپایدار و غیر قابل اعتماد می‌داند:

از گردش چرخ فلک و ز روزگار اندیشه کن ای دست گلچین زمان از نیش خار اندیشه کن
گلزار عیش این جهان اندر قفا دارد خزان ای نور دیده از خزان فصل بهار اندیشه کن
باقی نماند زندگی می‌کن خدا را بندگی نبود تو را پایدگی ای بی‌مدار اندیشه کن...

(همان: ۱۸۱)

اندیشه‌ای که در لابلای واژه‌های شعر اکثر شاعران تاجیکی معاصر پنهان است، برگرفته از آموزه‌های شاعران گذشته‌ی ایران زمین است که بیان گر مطالعه‌ی دایم آنان

از دیوان این شاعران مخصوصاً شاعران بزرگی چون مولوی و سعدی و حافظ و دیگر شاعران عارف و اخلاق گراست. در ابیات زیر به خوبی این تأثیر آشکار را در آنها مشاهده می‌کنیم. شعر زیر که بر وزن «مفاعیلن» سروده شده است، بیانگر تأثیر پذیری شاعر از دیوان سنایی است و مضمونی که از دیگر شاعران عارف گرفته شده است. شاعر از خدای خویش می‌خواهد که به او کمک کند تا نسبت به اهداف دینی خود بی‌تفاوت نباشد و می‌خواهد با پاک سازی درون، چهره‌ای زیبا چون گل داشته باشد. که پیام تعلیمی شعر آن است که بگوید، کسی می‌تواند به صفای برون و درون برسد که به خود سازی پردازد و از هوی و هوس‌های دنیا دوری کند و در گوشه فقر و غنا برای خود پناه گاهی به دست آورد. ابیات زیر از «امیر سید محمد صدیق خان»، است:

الهی محو کن از طینتم بی انفعالی را که چون گل آورم در کف جبین پر لالی را
 ز سطح بوریای فقر در کنجی سریرم ده به خشت متکی بشکن هوای نرم بالی را...

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۸۸)

در ابیات زیر نیز، شاعر (نایل شیرزاده) با بهره‌گیری از آرایه‌های مراعات نظیر و صنعت تشخیص و تشبیه تفضیل به وصف معارف پرداخته است و روش تعلیم خود را به این گونه برگزیده است، تا نشان دهد که معارف، علومی است ارجمند که به آسانی به دست نمی‌آید و انسان‌های خردمند، در زندگی خود برای کسب این علم برتر، تلاش می‌کنند و از نخل پر ثمر باغ آن میوه آرزوهای خود را می‌توانند بچینند.

گل گشته خجل از گل رخسار معارف بلبل شده دل بسته گلزار معارف
 آسان به کف این گوهر یکتا نرسد هیچ سایید رخ خویش به دیوار معارف
 نادان به جهالت کده خویش بماند دانا برود از پی اسرار معارف

(شیرزاده، ۱۹۶۳: ۱۲۳)

ملا عبدالجلیل فاضل، دلی پریشان دارد و پشیمانی او نیز بر دل خواننده می‌تواند تلنگری بزند و او را از خواب غفلت بیدار کند، تا شاید او هم از کرده‌های ناپسند خویش احساس پشیمانی کند و راه درستی را پس از آن در پیش گیرد. لذا در شعر زیر استدعای خالصانه شاعر را می‌بینیم که روی به درگاه خداوند آورده است و از او تقاضای عفو می‌کند.

مانده‌ام در زیر بار جرم و عصیان ای کریم گشته‌ام از کرده‌های خود پشیمان ای کریم
عفو فرما از کرم بر من گناهان ای کریم ای که هستی دست گیر ناتوانان ای کریم...
(گرمارودی، ۱۳۸۸: ۲۰۹)

بیت زیر از «بحرالدين عزيزي» است که به نزدیک بودن خداوند به انسان اشاره دارد و برگرفته از آیه شریفه «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» است که تداعی کننده شعر زیبای حافظ شیراز نیز هست. آن جا که می فرماید: «بی دلی درهمه احوال خدا با او بود / او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد». مصرع دوم البته به صورت ضرب المثل در آمده است که گاهی از زبانی می‌شنویم «تحصیل حاصل کردن».

ما به جست و جوی یار و یار در دل بوده است غایت تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده است
(همان: ۲۱۱)

مرگ، موضوعی است که در بیشتر آثار گذشتگان وجود دارد، در شعر معاصر تاجیک نیز، کم و بیش با این واژه روبرو می‌شویم و هر یک از گویندگان، از منظر خاص خود به آن می‌پردازند. در ابیات زیر سروده «ملا اکرم رشنگی»، مرگ به تیری تشبیه شده است که وقتی انسان را نشانه بگیرد، عیش و جوانیش را بر هم می‌زند و شادمانی را به درد و رنج تبدیل می‌کند. شاعران همانند دیگر آدمیان، در هنگام پیری بیشتر از هر زمان دیگر، به مرگ می‌اندیشند، از این جهت است که در این جا شاعر از پیری می‌نالند و از روز محشر یاد می‌کند و به خویشتن تذکر می‌دهد که باید قبل از مرگ به فکر چاره‌اندیشی برای رهایی خویشتن باشیم، والا، آن که به زیر خاک می‌رود، دیگر کاری از دستش ساخته نیست. این ابیات، شعر زیبای سعدی را در بوستان تداعی می‌کند، آن جا که می‌فرماید:
«غم خویش در زندگی خور که خویش / به مرده نپردازد از حرص خویش»

اجل تیری است بر هم می‌زند عیش و جوانی‌ها

به غیر از درد و کلفت نیست هرگز شادمانی‌ها

دو تا شد قامت از پیری نکردی توشه‌ای حاصل

به مقصد کی رسی ای دل تو با این ناتوانی‌ها...

(همان: ۲۲۸)

همان گونه که در گذشته، شعر تعلیمی و غنایی دامنه گسترده‌ای داشته است امروزه نیز در اغلب آثار شاعران معاصر تاجیکستان، سروده‌هایی به این شیوه دیده می‌شود. صدرالدین عینی شاعر بزرگ تاجیکی، غزل‌هایی جان‌سوز دارد که برای نمونه یکی از آن‌ها را در این جا مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بیت اول این غزل سروده «صدرالدین عینی بخارایی» شاعر نام دار تاجیکی، خاک کوی دوست را شایسته این می‌داند که بر آن پیشانی بگذارد و سجده کند، و با این سجده برای خویش آب رویی کسب نماید. برای این که دل دوست مه روی خویش را به دست آورد حاضر است تا ماه و خورشید را بدهد و در عوض بندگی محبوب خویش را به دست آورد. و با آب دیدگان، در آن کوی، جویی روانه سازد. مضمون این ابیات، تداعی کننده اشعار عاشقانه حافظ و سعدی است که در آن معشوق، جای گاه مهمی دارد و خاک سرکوی دوست، ارزشی فوق ارزش‌ها را پیدا کرده است. شاعر دست از سیر باغ و تماشای لاله و گل برمی‌دارد و به یاد لاله رویی دل خوش می‌کند. همان گونه که حافظ نیز خلوت را بر می‌گزیند و حاجتی به تماشای دشت و دمن پیدا نمی‌کند: «خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است / تا کوی دوست هست، به صحرا چه حاجت است». در این غزل که عینی هم تحت تأثیر شاعران سبک عراقی سروده است و رگه‌هایی هم از گرایش او به سبک هندی دیده می‌شود. توانسته است، با آوردن آرایه‌هایی چون مراعات نظیر و جناس تام و کنایه و... سخن خود را شاعرانه‌تر کند.

| | |
|---------------------------------------|--|
| آرزوی سجده‌ای بر خاک کویی می‌کنیم | آبرو، از خاک کوی آرزویی می‌کنیم |
| تا نیلاید به گرد عجز ما دامان ناز | از سرشک خود، سر آن کوی جویی می‌کنیم |
| گر رفیقان سیر باغ و لاله و گل می‌کنند | ما دل خود شادمان، از یاد رویی می‌کنیم |
| وقت هجران یاد می‌آریم آن موی میان | زیر بار غم، مدد جویی ز مویی می‌کنیم... |

(عینی، ۱۳۸۵: ۳)

گل رخسار شاعری دیر آشناست که دارای اشعار و آثار مختلف است. او عاشق زبان فارسی است و چندین بار به ایران سفر کرده است. غم در شعر گل رخسار به گونه دیگر بیان شده است، آن جا که خطاب به معشوق می‌گوید:

پس دیوار تو جای قدمی گریان است در گل خنده من، برگ غمی گریان است
زندگی پیر شد و عشق جوان است هنوز به جوان پیری من بیش و کمی گریان است

در مصرع بعدی، واژه‌های پیری و جوانی را به خوبی به هم ارتباط داده است، شعر آهنگ دل‌نشینی دارد و واج آرایی نیز بر زیبایی آن افزوده است. گریان شدن قلم هم دارای آرایه‌ی تشخیص است، که تداعی کننده قلم گریان ابوالفضل بیهقی است، در مرگ حسنک وزیر. قلم و الم، هم دارای سجع متوازی هستند و شاعر نوشتن را از تأثیر درد و رنج می‌داند و عقیده دارد که هر قلمی، غمی دارد که در هنگام نوشتن با قلم آن را گریان می‌کند. بدیهی است که «گریان» در این جا دارای ایهام است که شاعر با هنرمندی آن را در این بیت به کار گرفته است.

به که گویم که قلم را آلمت داده به من؟ از که پرسم که چرا هر قلمی گریان است؟
قیمت لحظه از آن در نظرم افزون شد که پس هر نفس بی تو دمی گریان است
تا دمی وارث بیچاره جمشید منم در لب ملت من جام جمی گریان است

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸: ۵۷۴)

فطرت بخارایی (عبدالرئوف)، هم دلی عاشق وطن دارد، و اعتبار و افتخار خود را از سرزمین کهن، بخارا می‌داند، او بعد از برشمردن صفات مثبت بسیار برای سرزمینش، حسرت می‌خورد و از او سؤال می‌کند، که چرا دست روزگار تو را آشفته و بی‌قرار کرده است؟! سرزمینی که به زعم شاعر، امیدگاه مردم بوده است و اکنون، چشم به وعده‌های این و آن دارد تا سروسامانی به دست آورد.

ای مادر عزیز من ای خطه بخار ای با تو افتخارم و وی با تو اعتبار
ای کوه علم، بحر شهامت، فضای فیض صحرای مجد، باغ هنر، ساحه وقار
ای آن که از تو بود قراری زمانه را بهر چه ات زمانه چنین کرد بی قرار
امیدگاه خلق جهان بودی، حال چیست از هر کسی برای چه گشتی امیدوار

(عینی، ۱۳۸۵: ۲۷۵)

قاضی عبدالواحد صدر سریر در غزلی سوزناک، با قافیۀ «سوخته یا می‌سوزد»، رنج خود را از گردش چرخ در یک غزل عاشقانه بیان می‌کند. او معتقد است که چرخ یا

گردش روزگار تنها اورا نمی‌سوزاند بلکه هر کسی که نسبت به جانانه‌ای الفتی پیدا کند، آتشی در دلش شعله‌ور می‌شود که سراپای وجودش را به آتش می‌کشاند. بدیهی است که این سوختن، موضوعی است که سابقه قدیمی دارد. در مثنوی مولوی، سوزاندگی «می» را از «آتش عشق» می‌داند و حافظ نیز از «آتشی که نمیرد» سخن می‌گوید و عشق را به آتش تشبیه کرده است.

نه همین چرخ مرا سوخته یا می‌سوزد هر که گردید رسا سوخته یا می‌سوزد
گرمی الفت آتشکده ناز و نیاز بی‌تکلف، همه را سوخته یا می‌سوزد
آتش هجر همین است که من می‌سوزم دل جدا، دیده جدا، سوخته یا می‌سوزد
(همان)

نتیجه:

آن چه که از بررسی در شعر معاصر تاجیکستان، حاصل می‌شود این است که، با وجود تغییر و تحول ریشه‌ای که در اثر رخ داده‌های اخیر جهان از جمله در سرزمین شوروی سابق، به ویژه در شیوه زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم رنج کشیده تاجیکستان، به وجود آمد، فرهنگ پر بار معارف اسلامی، با وجود همه محدودیت‌هایی که در این دوران برایش ایجاد شد و سردمداران حکومت سابق، تیشه برداشته تا به کلی ریشه زبان شیرین و ارزشمند فارسی را که دارای میراث گران بهای گذشتگان بود، از بیخ و بن برکنند و هویت جعلی و ساختگی جدیدی، برای مردم این سرزمین به وجود آورند، به سبب ریشه عمیق این زبان و فرهنگ دیرینه موجود در دل‌های عاشق به زبان فارسی و آثار با ارزش باقی مانده از نیاکان آنان، باعث گردید که همچنان، جوانه‌های تازه‌ای برآمد و با وجود تغییر خط و زبان، طی سال‌های سخت آن دوران همچنان ببالد و سرانجام به بار نشیند. از این جهت، امروزه شاهدیم که بسیاری از آثار تعلیمی و غنایی شاعران معاصر تاجیکستان، رنگی ایرانی و فارسی دارند و از درون مایه‌هایی مشابه با شعر معاصر ایران امروز، برخوردارند.

منابع و مأخذ

- ۱- استعلامی، محمد، (۱۳۵۶)، بررسی ادبیات امروز ایران، ج چهارم، تهران، امیرکبیر.
- ۲- بهار، محمد تقی، (۱۳۶۹)، سبک‌شناسی، تهران، امیرکبیر، ج پنجم.
- ۳- دانشنامه ادب فارسی، (۱۳۷۵)، ج ۱: آسیای مرکزی، تهران؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- رزمجو، حسین، (۱۳۷۴)، انواع ادبی، مشهد، آستان قدس.
- ۵- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، انواع شعر، شیراز، نوید شیراز.
- ۶- شعر دوست، علی اصغر، (۱۳۸۹)، چشم انداز شعر معاصر تاجیک، تهران، الهدی.
- ۷- شفیعی کدکنی (۱۳۷۲)، مجله رشد، سال هشتم، ش ۳۲.
- ۸- شکوری، محمدجان، (۱۳۸۵)، «پاره‌ای از تاریخ ...» تاجیکان در مسیر تاریخ، بی‌نا.
- ۹- صابر، بازار (۱۹۸۴)، آتش برگ، دوشنبه، عرفان.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۹)، چشم انداز شعر امروز تاجیکستان، تهران، الهدی.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۸ ش)، شعر غرق خون، به کوشش رحیم مسلمانیان قبادیانی، تهران، الهدی.
- ۱۲- عصارزاده: حاتم شاه، (۱۹۹۹)، ادبیات تاجیک در سده ۲۰، دوشنبه: معارف
- ۱۳- عینی، صدرالدین، (۱۳۸۵)، نمونه ادبیات تاجیک، تهران، سازمان میراث فرهنگی
- ۱۴- غفوروف، باباجان (۱۳۷۷)، تاجیکان، دوشنبه، عرفان.
- ۱۵- لایق، شیرعلی (۱۳۸۳)، اشعار، تهران، پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی.
- ۱۶- مسلمانیان قبادیانی، رحیم، (۱۳۸۵) «نوروز در قبادیان» بخارا سال ۳ ش ۴، الهدی.
- ۱۷- _____، (۱۳۷۶)، زبان و ادب فارسی در فرازود، تهران، بی‌نا.
- ۱۸- موسوی گرما رودی، (۱۳۸۸)، از ساقه تا صدر، تهران، قدیانی.
- ۱۹- نامور، سیدعلی، (۱۳۳۵)، گلچین اشعار، تهران، الهدی.
- ۲۰- نفیسی، سعید، (۱۳۳۶)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، امیرکبیر.